

یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی  
(سمینار پنجاهمین سالیاد علامه شهید سید اسماعیل بلخی)

# شجره خاندانی سید سید هاشم



دار بند آزادی

قمبر علی تابش

بنیاد اندیشه

میعاد با دریا

حمید مبشر



کجه قمبرعلی تابش

### دار بلند آزادی

خسته و تشنه و غبار آلود، دشتها مانده پیش پایت سر  
 بوده همسنگر تو هندوکش، داده پامیرها برایت سر  
 سر رسیده بلند از میدان، پس از این سر، هزاره بیسر نیست  
 رهبرم نیست آنکه خواب آلود، مانده در دامن زلیخا، سر  
 از چهل دختران اورزگان تا چهل همسران بازرگان  
 فاصله صد هزار قافله بود، کرد از این قافله جدایت، سر  
 مرگ با سرشکستگان چه کند؟ مرگ با مرد پنجه در پنجه است  
 قاتل سرو، سر بلندیهاست، دشمنت بوده سر، بلایت سر  
 تن به دشمن کجا و هندوکش، سر سپردن کجا و مولانا  
 آی دار بلند آزادی! شمس تیریز من! فدایت سر  
 مرگ با گردن تو میرقصد، زندگی پیش مرگ تو خرد است  
 آسمان خم شده است بر خاکت، مانده پامیرها به پایت، سر





کامد مېشر

### میعاد با دریا

شاید شبی از خواب برخیزم دنیا به شکل دیگری باشد  
دریا بخندد روبروی من دنیا به شکل بهتری باشد  
ذوقی که من دارم پریشان است شعری که می خوانم هراسان است  
پژمردن و افسردن و مردن کی لایق شعر دری باشد  
این شعر روزی پادشاهی بود در گنجه و در غزنه و خوارزم  
این شعر روح تازه می خواهد این باغ را باید بری باشد  
من کوچه گرد باغ عرفانم در ویسی از شهر خراسانم  
در جستجوی حکمت شرقم این شهر را باید دری باشد  
من واپسین احساس یک رودم از سنگلاخ و صخره می آیم  
باید جهان پیش روی من سرشار از افسون گری باشد  
چون قله های برفگیر و سرد در گیر و دار رنج خود ماندم  
بی آن که حس تازه ای در من از ماهتاب و اختری باشد  
با ابرهای تلخ درگیرم غول سیاهی کرده زنجیرم  
ایکاش سمت آسمان سبز از این جهنم .... معبری باشد  
ایکاش در پایان این تقدیر بارانی از شعر و غزل آید  
آنسوی دیوار حیات ما فانوسی از روشنگری باشد